



پیوندهای فرهنگی شرق و غرب

(۲)

بخش سوم

با توجهی مختصر به تاریخ تحولات زبان و لغات پارسی دری هم روشن میشود که حتی در قرون اولیه اسلامی با آنکه زبان‌های ایرانی تحت نفوذ شدید زبان تازی قرار گرفته بود سخنوران و سخن‌شناسان پارسی زبان و شاید مردم کوچه و بازار این تفاوت را بروشنی بایش و کم درک میکردند و اگرچه گاهی دانش و فرهنگ و زمانی «فرهنگ» و «ادب» را مخصوصاً در شعر و بسبب ضرورت شعری مانند معادل و مرادف یکدیگر بکار می‌بردند، بندرت کلمه فرهنگ را معادل مفهوم وسیع تمدن می‌شمردند. از این گذشته دانش و فرهنگ در ادوار قدیم بیشتر از حالا با یکدیگر در آمیخته و حدود و ثغور آنها برخلاف امروز بدقت تعیین و تفکیک نشده بود. در آن زمان‌ها بعلمت محدود بودن دایره دانش‌های بشری يك فرد هوشمند و مستعد

• جناب آقای دکتر غلامعلی رعدي آذرخشي، رئیس دانشمند دانشکده ادبیات دانشگاه ملی، سفیر سابق شاهنشاه آریامهر و رئیس سابق هیأت نمایندگان ایران در یونسکو، سناتور سابق.

می‌توانست و حتی گاهی می‌بایست از همه علوم و فنون و معارف و هنرها بهره‌ای داشته باشد .
 عبارت دیگر چون دایره معارف انسانی و خاصه علوم و سعته نداشت ممکن بود دانشمندی
 مانند ارسطو در یونان و یا مانند ابن‌سینا در ایران هم دانشمند و هم هنرشناس و هم احیاناً
 هنرمند باشند و چنانکه میدانید ابونصر فارابی فیلسوف نامی (که بسال ۲۶۰ هجری قمری
 متولد شد و بسال ۳۳۹ در هشتاد سالگی درگذشت) حکیم و فقیه بود و شعر هم میگفت و از
 موسیقی بحدی بهره داشت که می‌گویند سازی اختراع کرده بوده است. شیخ‌الرئیس ابوعلی
 بن‌سینا هم (که در ۳۶۳ هجری شمسی تولد یافت و بسال ۴۲۷ و یا ۴۲۸ از دنیا رفت) علاوه بر
 سرآمد بودن در فلسفه و حکمت و فن طبابت و تعهدکار وزارت در زبان و ادبیات عربی و
 پارسی نیز استاد و شاعری بلند پایه هم بود و اشعاری بسیار زیبا و شیوا بتازی و پارسی از
 او نقل کرده‌اند . جامعیت و وسعت اطلاعات حکیم عمر خیام نیشابوری (متولد در حدود
 سال ۴۴۰ و متوفی بسال ۵۱۷) نیز که هم حکیم و ریاضی‌دان و ستاره شناسی والا مقام و
 هم شاعری کم نظیر بود و همچنین ذوقنون بودن عده بالنسبه زیادی از دانشمندان و هنرمندان
 ایرانی تا اواخر قرن گذشته محتاج بسط و تفصیل بیشتری نیست.

در هر حال و با این وصف بعضی از بزرگان ادب و هنر پارسی در دوران اسلامی و
 بسا اغلب احتمال در دورانه‌های پیش از آن تفاوت بین دانش و فرهنگ را دریافته و بآن اشاره
 کرده‌اند مثلاً ناصر خسرو قبادیانی مروزی (متولد ۳۹۴ که بعد از ۴۶۰ در گذشته است)
 میگوید :

بفضل و دانش و فرهنگ و گفتار توئی در هر دو عالم گشته مختار

و از گفتار اغلب فصحاء و شعراء بزرگ پارسی زبان چنین برمی‌آید که آنها در هر صورت
 فرهنگ را تنها بمعنی مطلق علم یا ادب یا تمدن یا تعلیم و تربیت نمیدانسته و از آن معانی نزدیک
 بمعنی امروزی فرهنگ (معادل کولتور در زبانهای اروپائی) میخواستند یا الاقل دانشی آمیخته
 به بینش که شامل هنر و حتی عرفان نیز میشده (نه دانش مجرد که بهتر است بیشتر در مورد علوم
 طبیعی و علوم دقیقه بکار برده شود) اراده میکردند و باین معنی متوجه بوده‌اند که دانش بدون
 معرفت، و دانائی بدون بینائی یعنی بدون ژرف اندیشی و هنر دوستی نه تنها برای انسان کافی
 نیست بلکه غالباً مضر و خطرناک است. چنانکه امروز هم بعضی از پیشوایان هوشمند اجتماعات
 مترقی یا در حال ترقی و رشد اقتصادی و صنعتی، باین معنی دقیق واقفند که پیکار بایسواد یعنی
 تعلیم خواندن و نوشتن و حساب کردن ساده و حتی آموختن مقدمات علوم طبیعی و ریاضی باید
 حتماً بامبارزه بر علیه جهل که همان بی‌فرهنگی است توأم و موازی باشد و گرنه بقول سنائی
 غزنوی :

جهل از آن علم به بود صدبار.

روزی از ادوار هر یو^۱ سیاستمدار و نویسنده و خطیب و موسیقی شناس نامدار معاصر فرانسوی که باشایستگی تمام بارها و سالها مقامات مهمی از قبیل وزارت و وکالت و نخست-وزیری و ریاست مجلس ملی و سنای فرانسه را عهده‌دار بود و به مبادی و مبانی و تاریخ تحولات فرهنگی ملل غربی بخوبی آگاهی داشت و چند سال پیش درگذشت شنیدم که میگفت: «فرهنگ (کولتور) آن چیزی است که حتی پس از فراموش شدن معلومات مقدماتی و (سهمی و حتی دانشگاهی) دذهن شما ته‌نشین میشود و (سوی لطیف از آن باقی می‌ماند)»

اگر بخواهم اقوال فصحا و شاعران و عارفان بزرگ ایران را فقط در دوره اسلامی از منجیک ترمذی و کسائی مروزی و بهرامی سرخسی (یعنی از قرن چهارم هجری قمری) تا ملک-الشعراء بهار (یعنی تا قرن چهاردهم هجری و زمان ما) نقل کنم سخن بدر از آن می‌کشد. فقط کافی است که بعنوان نمونه و مثالی برای اثبات مدعا چند بیت از آنها را بخوانم و بگذرم:

این چند بیت از فردوسی است:

بی‌الا و دیدار و آهستگی
بفرهنگ و رأی و به‌شایستگی.

تودادی مرا فرو فرهنگ و رای
و این چند بیت از فرخی سیستانی است:

نیست فرهنگی در این گیتی
که نیاموخت از شه آن فرهنگ.

ای امیر هنر و ای ملک روز افروز
ای به فرهنگ و هنر بر همه شاهان سالار
عنصری میگوید:

تو جاه و گنج، ز فرهنگ و از قناعت جوی
این بیت از خاقانی شیروانی است:

گشتی آرزو در این دریا
نفکند هیچ صاحب فرهنگ

مولانا جلال‌الدین رومی بیتی پر معنی دارد که بعضی از جوانان سرگشته در عوالم علمی و مخصوصاً هنری را بتأمل و تفکر در آن دعوت میکنم:

مولوی میفرماید:

رأی تان این بود و فرهنگ و نجوم؟
طبل خوارانید و مکارید و شوم

و بالاخره این سخن شیوا هم که شاهد مقال است از حافظ هنرمند است:

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست

حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

درباره تحولات نابجائی هم که اصطلاحاتی از قبیل معارف - صنایع مستظرفه - فرهنگ - علوم و دانش و غیره در نتیجه اشتباه بعضی از بی‌خبران از رموز زبان و ادبیات پارسی و زبانها و اصطلاحات و ادبیات خارجی، از اوائل قرن چهاردهم هجری در کشور ما پیدا کرد (از آنجمله زمانی با تعلیم و تربیت و آموزش و پرورش و غیره مشتبه و زمانی در دائره محدود بعضی از هنرهای موسیقی محصور شد و بالاخره خود شبختانه در قانون تفکیک وزارت فرهنگ سابق مصوب سال ۱۳۴۳ خورشیدی رسماً به «فرهنگ» بمعنی «کولتور» اطلاق ولی در آن قانون هم کلمه هنر که جزئی است از فرهنگ به کلمه «فرهنگ» که کلیت دارد و شامل همه هنرها نیز هست، شاید از لحاظ يك ضرورت موقت اضافه گردید) نوشتنی بسیار است اما فعلاً فرصت و امکان توضیح در این باب نیست.

چون در این جانا گزیریم به این قسمت از مقاله خود که صرفاً وقف بحث پیرامون فرهنگ و تمدن و نکاتی مربوط بآنها و خصوصاً لزوم حفظ اصالت فرهنگ هاشد، با اعتدال از تفصیل آن، پایان دهم شاید با توجه بآنچه فقط تا کنون گفته شد بعضی از خوانندگان تصور فرمایند که در این صورت، دیگر پیوندها و روابط فرهنگی بین ملل و از آنجمله بین ملل شرق و غرب چه لزوم و فایده ای دارد و آیا بهتر و سزاوارتر و بلکه واجب نیست که برای حفظ ماهیت و ارزشهای اصیل فرهنگهای مختلف از ایجاد و توسعه این گونه روابط صرف نظر شود؟ فعلاً باختصار مینویسم که چنین تصور عجولانه ای نابجا و نارواست و اگر فرصتی پیش بیاید و این بحث ادامه یابد روشن خواهد شد، که تنوع ضروری فرهنگها این نوع پیوندها و روابط را اکیداً ایجاب میکند بشرطی که بپیوند و ارتباط معقول سروکار داشته باشیم نه باریشه کن کردن فرهنگی و نشان دادن فرهنگ دیگری بجای آن بهمد یا با اشتباه و در هر دو حال بخطا. در جای خود خواهیم دید که فرهنگهای مختلف جهان باید در جستجوی زیبایی هماهنگ شوند ولی در تجلیات و حتی گاهی در روشهای خود رنگارنگ باشند - مانند رنگهای مختلف طیف شمسی که هر کدام خصوصیت و ماهیتی ویژه دارد ولی مجموعاً و در سایه هماهنگی و مهرورزی بایکدیگر نور سفید خورشید را که نور امید است فراهم میآورند. باز بقول حافظ:

تا بخلو تگه خورشید رسی چرخ زنان.

کمتر از ذره نه ای پست مشو مهر بورز